



تقریر درس خارج فقه الصلاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۷ / ۱۶
عنوان ۱	مواقیت الصلاة					
عنوان ۲	وقت نمازهای مغرب و عشاء					
عنوان ۳	ادامه تقریر مباحث آیت الله العظمی وحید (سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى)					
عنوان ۴	ادامه بررسی روایات دال بر استتار قرص ❖ طایفه دوم روایات: تبیین غروب شمس با زوال حمرة مشرقیه					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

بحث حاضر به تعیین دقیق زمان آغاز مغرب بر اساس روایات می پردازد و دو دیدگاه اصلی را مطرح می کند:

❖ استتار قرص: گروهی از روایات، پنهان شدن قرص خورشید در افق را ملاک ورود به وقت مغرب می دانند.

❖ زوال حمرة مشرقیه: گروه دوم، از بین رفتن سرخی آسمان در سمت مشرق را علامت آغاز مغرب معرفی می کنند.

نتیجه اصلی بحث این است که این دو دیدگاه با یکدیگر تعارضی ندارند؛ بلکه دیدگاه دوم، تفسیرکننده و نشانه عملی دیدگاه اول است. به این معنا که «پنهان شدن قرص خورشید» صرفاً ناپدید شدن آن از خط افق دید شخص نیست؛ بلکه به معنای غروب کامل آن از کل «سرزمین» و محدوده بصری او (شامل ارتفاعات مجاور) است. علامت قطعی و قابل اتکای این غروب کامل، همان از بین رفتن سرخی در افق مشرق است.

بنابراین، روایات «زوال حمرة»، معیار دقیق تر و عملی تری برای اطمینان از تحقق واقعی غروب و فرارسیدن وقت مغرب ارائه می دهند.

درآمد بحث

مبحث ما به طایفه نخست از روایات تحدید وقت مغرب اختصاص داشت و بیان شد که این طایفه، دال بر تحقق آغاز وقت مغرب با سقوط و استتار قرص خورشید است. تاکنون هفده روایت از این طایفه بررسی گردید و به روایت هفدهم

که مرسله بود، رسیدیم: «وَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ حَلَّ الْإِفْطَارُ وَوَجَبَتِ الصَّلَاةُ وَإِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ إِلَى انْتِصَافِ اللَّيْلِ»^۱. ادامه بحث را به بررسی روایات دیگر اختصاص می دهیم.

❖ روایت هجدهم:

«قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ».

این روایت نیز مرسله است و به مرسله پیشین تعلق دارد: «إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ».

بررسی سندی روایت

استاد ما رحمته الله سند این روایت را معتبر می دانند و سند آن چنین است: «فِي الْمَجَالِسِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدٍ» که همان داود بن فرق است. پیش تر در باب سند این روایت به تفصیل سخن گفته ایم و بیان داشتیم که این روایت سنداً تام نیست و دو نسخه از آن وجود دارد:

- احمد بن محمد بن عیسی و موسی بن جعفر عن أبي جعفر البغدادي؛
- احمد بن عیسی و موسی بن جعفر بن أبي جعفر البغدادي.

در اینجا گفته شد که نسخه «عن أبي جعفر» صحیح است و موسی بن جعفر بغدادی توثیق ندارد. اما استاد (سلمه الله) حدیث را به شکل فعلی آن، یعنی «موسی بن جعفر بن أبي جعفر البغدادي»، صحیح می دانند و بنابراین، او را توثیق می کنند؛ لذا سند از نظر ایشان صحیح است، برخلاف نظر ما که سند را بدین صورت، مقرون به صحت نمی شناسیم. پس در اینجا اختلاف نظری میان ما و استاد وجود دارد و ما سند «مجالس» را برای این روایت تصحیح نمی کنیم. پیش تر نیز اشاره کرده ایم که شیخ نیز این روایت را با دو سند، و به صورتی که نام بردیم، نقل کرده است.

طایفه دوم روایات: تبیین غروب شمس با زوال حمرة مشرقیه

روایات طایفه دوم، زوال حمرة مشرقیه را ملاک حصول و تحقق مغرب می دانند که شرح آنها در ذیل می آید:

❖ روایت نخست: مرحوم کلینی در الکافی چنین نقل می کند: «عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن محمد بن خالد و الحسين بن سعيد عن القاسم بن العروة عن بريد بن معاوية عن أبي جعفر الباقر عليه السلام». البته

سند دیگرش بدین صورت است: «و عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد

جميعاً عن ابن أبي عمير عن القاسم بن العروة مثله». روایت چنین است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ يَعْنِي مِنَ الْمَشْرِقِ فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرَبَتْهَا»^۲؛

تحلیل سندی روایت

استاد درباره سند روایت می فرماید صحیح است. این سند از نظر ما نیز صحیح است، منتها تصحیح سند، مبتنی بر پذیرش شهادت شیخ بر وثاقت «من يروي عنه الثلاثة» است. در این سند، «قاسم بن عروة» حضور دارد که فاقد توثیق

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الصلاة، ابواب المواقیف، ب ۱۷، ح ۲.

۲. همان؛ ب ۱۶، ح ۱.

خاص است و از رجال کامل الزیارات هم نیست. تنها توثیقی که برای او وجود دارد، توثیق عام «شهادة الشيخ» است که در عدة فرموده این سه تن (صفوان بجلی، احمد بن ابی نصر بنظی و احمد بن محمد بن ابی عمیر) «لا یروون ولا یرسلون إلا عن ثقة»، و اصحاب، ایشان را این چنین می شناسند. خود شیخ نیز شهادت می دهد و می پذیرد که ایشان «لا یروون ولا یرسلون إلا عن ثقة». این شهادت شیخ، بر وثاقت کل «من یروی عن هؤلاء الثلاثة» است. البته در مراسلاتشان نیز بحثی است و ما در محل خود، مراسلات ایشان را تصحیح کرده ایم و گفته ایم که هم مراسلات این ثلاثة در حکم مسند صحیح است و هم مستندانشان به طریق اولی.

این عده از ابن ابی عمیر در همین روایت، از قاسم بن عروة، نقل می کنند و در مواضع دیگر، هم ابن ابی عمیر و هم بنظی از او نقل کرده اند. لذا طبق شهادت شیخ، قاسم بن عروة، ثقة است و سند این روایت، معتبر شمرده می شود. شیخنا الاستاد نیز شهادت شیخ را قبول دارد و بر این اساس، این روایت را معتبر می شمارند. مرحوم آقای صدر نیز این شهادت را پذیرفته بودند و مرحوم آقای «عرفانیان» درباره قاعده شهادت شیخ، کتابی به نام «مشایخ الثقات» نگاشته اند که تقریر درس مرحوم آقای صدر و مبین آن است که از آقای صدر، مبنی بر وثاقت این سه بزرگوار، اخذ کرده است. با این بیان، سند روایت، تام است.

بررسی دلالی روایت

تردید نیست که مراد از «إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ»، جانب مشرق است نه جانب مغرب، و در این، بحثی نیست. در خود روایت نیز بدین صورت تفسیر شده، هرچند روشن نیست که این تفسیر از خود امام علیه السلام است یا از راوی؛ اما ظاهراً آن است که به راوی تعلق دارد. با این حال، وضوح دلالت روایت بر اینکه مراد از «هذا الجانب»، جانب مشرق است، ما را حتی از تفسیر راوی نیز بی نیاز می سازد.

بحث در عبارت اصلی روایت است که می فرماید: «إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرِبَهَا». ما در جای خود، پیرامون دلالت این روایت، مفصلاً بحث کرده ایم؛ اما شیخنا الاستاد می فرماید که مراد از «فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرِبَهَا» نمی تواند «کل الأرض» باشد؛ زیرا این امر محال است و خورشید نمی تواند از همه زمین غایب گردد. پس مراد از غیوبت شمس از شرق و غرب أرض، مطلق الأرض نیست و نمی تواند باشد. حال پرسش این است که مراد از آن چیست؟

ما پاسخی در این باره داریم که بعداً به آن اشاره می کنیم، ولی فعلاً نظر استاد را بیان می داریم. ایشان می فرماید مراد، غیوبت شمس از انسان نیست؛ چون «غیوبت من شرق الأرض و غربها» بر آن صدق نمی کند. برای مثال، هنگامی که خورشید هنوز غروب نکرده و از سر تا پای انسانی را در جایی که ایستاده، فراگرفته است، پس از آنکه اندکی غروب می کند، از پای او غایب می گردد و رفته رفته بالا می رود تا از سر او نیز غایب شود. در این صورت، غیوبت شمس از شرق و غربش صدق نمی کند؛ زیرا خورشید از کسی که چند متر آن سوتر از این شخص ایستاده، غایب نگردیده است. پس مراد، «غروب الشمس من الإنسان» نیست.

بنابراین، «ینحصر المراد أن یکون المراد غیوبتها عن المغرب بالقیاس إلى حد الأفق بالنسبة إلى الإنسان»؛ یعنی غروب خورشید از افق انسان. این فرمایش استاد است و البته برخی از فقها نیز همین نظر را دارند.

پرسشگر: یعنی نسبت به هرکس، جداگانه حساب می‌شود؟

معظم‌له: بله، نسبت هرکس با خود اوست. اگر خورشید از شرق و غرب ارض شما غروب کرد، به این معناست که از افق شما غایب شده است.

دیدگاه معظم‌له

ما در مباحث خود گفته‌ایم که تعبیر: «فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا» یعنی «غابت الشمس از مدّ سمع و بصر او». در روایات مربوط به صلات مسافر، درباره آیه کریمه «وَإِذَا صَرُّتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ...»^۱ گفتیم که مراد از «صَرُّتُمْ فِي الْأَرْضِ» به معنای «خرجتم من أرضکم» است؛ یعنی زمانی که از سرزمین خودتان خارج شدید. روایات ما «ضرب فی الأرض» را که خروج از ارض خود انسان است، به «خفاء الجدران والأذان» تفسیر می‌کنند. هنگامی که دیوارها و اذان شهر از دایره شنوایی و بینایی شما پنهان شد، به این معناست که ارض آن شهر - که می‌تواند وطن شما یا سرزمینی باشد که در آن اقامت ده‌روزه کرده‌اید - از محدوده سمع و بصر شما غایب گردیده است. بنابراین، محدوده‌ای که در سیطره سمع و بصر انسان است و چشم و گوش او اقتضا می‌کند، همچنان محدوده ارض خود اوست و اگر از اینجا خارج شد، از ارض خودش بیرون رفته است. اگر این روایت را بر این مبنا تفسیر کنیم، معنایش این است که هرکس در هر جا ایستاده، یک «مدّ سمع و بصر» دارد و تا هر جا که چشمش کار می‌کند و گوشش می‌شنود، ارض او، یعنی زمینی است که در آن حضور دارد. این دایره‌ای است که شعاع یا قطر سمع و بصر او مشخص می‌کند. روایت می‌گوید تا زمانی که آفتاب از حدود این دایره غایب نشده، از سرزمین تو غایب نگردیده است و اگر حمرة مشرقیه برطرف شد، معلوم می‌شود که از ارض تو غایب شده است.

برای روشن‌تر شدن مطلب، مثالی زدیم و گفتیم که اگر کسی در یک ساختمان چند طبقه باشد و خودش بر روی زمین آن ایستاده باشد، خورشید از او غایب می‌شود و آن را نمی‌بیند و از افق او نیز پایین می‌رود؛ اما هنوز در طبقه دهم، خورشید دیده می‌شود و می‌تابد. با اینکه در افق شخص مفروض نیست؛ اما در سرزمین او تابش دارد. خورشید زمانی از سرزمین او غایب می‌شود که حمرة مشرقیه، غایب گردد. لذا این نکته، دقیق است که گفته‌اند حمرة مشرقیه باید از روی سر بگذرد؛ یعنی استتار قرص از ارض مصلی، ملاک است. این همان استتار قرص است؛ لذا گفتیم منافاتی بین مجموعه روایاتی که می‌گویند ملاک، زوال حمرة مشرقیه است و روایاتی که ملاک را غیوبت قرص می‌دانند. هر دو، یک چیز را بیان می‌دارند و روایات زوال حمرة مشرقیه، تفسیر حقیقت «استتار القرص» هستند و لذا بر آن روایات، حاکم می‌گردند و مفسر آنها به شمار می‌روند. از این رو، اصلاً تعارضی میان این دو دیده نمی‌شود؛ زیرا حکومت وجود دارد.

این عرض ما بود؛ ولی فرمایشی که از استاد، مبنی بر غیوبت خورشید از افق انسان، نقل کردیم، اگر مرادشان همین باشد، «فبها»، و من حدس می‌زنم که در کنه مراد شیخنا الاستاد یا کسانی که این چنین تعبیر کرده‌اند، همین نکته نهفته است. وگرنه اگر بخواهیم به ظاهر عباراتشان اخذ کنیم، معنایی ندارد؛ چون قاعده این است که وقتی قرص خورشید از چشم انسان پنهان شد، از افق او پنهان شده است. مادامی که خورشید پنهان نشود، از افق من غایب نگردیده و زمانی از

دید شخص پنهان می شود که از افق او غایب گردد. برای مثال، کسی در بیابان ایستاده و به مغرب می نگرد. استتار قرص برای او، به معنای خروج آن از افق دید اوست.

تعبیر «عن أفق الإنسان» هنگامی می تواند تبیین درستی داشته باشد که بر «أرض» مورد نظر ما تطبیق شود؛ یعنی افق انسان همان أرض انسان و «الأرض التي هي أرضه» باشد. این سخن، بسیار دقیق است و لذا می گوییم که روایات حمرة مشرقیه را می توان از معجزات اهل بیت علیهم السلام تلقی کرد و نشانه دقت فوق العاده فقه اهل بیت علیهم السلام و امتیاز این فقه بر سایر فقه مذاهب دیگر دانست. چون در فقه سایر مذاهب، اگر کسی در پایین کوه باشد و دیگری بالاتر از او ایستاده باشد، می تواند به او اقتدا کند. مثلاً اگر نماز جماعتی برپاست که امام جماعت در دامنه کوه به نماز ایستاده و همین که غروب شمس برایش حاصل شد، آن را مغرب بداند و نماز مغرب را شروع کند، کسی که بالاتر ایستاده، نمی تواند به او اقتدا کند؛ زیرا خورشید از چشم او غایب نشده و غروب برایش حاصل نگردیده است؛ درحالی که اگر ملاک را غروب شمس از دید هر شخص بدانیم، این نماز جماعت اصلاً از ابتدا منعقد نمی شود. اما بنابر مبنایی که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده، امام جماعت باید صبر کند تا خورشید از قله کوه هم پنهان شود؛ چون تا قله کوه، همچنان أرض اوست؛ چرا که در «مد بصر و سمع» او به شمار می رود. مراد ما کوه های دوری نیست که با فاصله بسیار قرار دارند، هر چند که معمولاً خورشید از کوه های دور، به طریق اولی، زودتر غروب می کند.

پرسشگر: این با سخن شما منافات ندارد؟

معظم له: منافات ندارد. این شعاع، شعاع حمرة مغریه است نه حمرة مشرقیه.

پرسشگر: از چه بابی می فرمایید؟

معظم له: از این باب که حکم، استتار قرص است؛ اما این حکم نیاز به تبیین دارد و تبیین آن به عهده روایات زوال حمرة مشرقیه است.

مؤید مطلب در کلام استاد رحمته الله

عبارتی در تقریر ایشان هست که نشان می دهد همان طور که گفتیم، مراد ایشان از غیوبیت از افق انسان، غیوبیت از أرض انسان است. ایشان می فرماید: «فلا بد أن نستفيد من الرواية بقريئة ذيها الذي يقول: غابت الشمس من شرق الأرض و غربها، إنها ناظرة إلى غيبوبة الشمس عن كل الأرض التي تحتويها دائرة الأفق بمعنى أنه لو وقف الإنسان على نقطة الأفق لَمَا وجد الشمس طالعة».

به نظر می رسد که عبارت «عن كل الأرض التي تحتويها» همان چیزی است که ما توضیح دادیم. البته این عبارت از من است که فرمایش استاد را تقریر کرده ام؛ ولی لابد استاد به همین صورت فرموده که ما نوشته ایم.

به هر حال، در معنای «فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا» تفسیری که به نظر ما صحیح است، همین است و به احتمال قوی، مراد استاد هم همین باشد که توضیح دادیم.

❖ **روایت دوم:** روایت مرحوم کلینی: «عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن علي بن احمد بن أشيم عن

بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ، وَتَدْرِي كَيْفَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: لِأَنَّ الْمَشْرِقَ مُطْلٌ عَلَى الْمَغْرِبِ هَكَذَا، وَرَفَعَ يَمِينَهُ فَوْقَ يَسَارِهِ...».

فرمود: مشرق به این صورت، «مطل» بر مغرب است.

«فَإِذَا غَابَتْ هَاهُنَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا»؛

می فرماید: مشرق و مغرب بدین صورت اند و اگر خورشید بخواهد از اینجا غایب شود، باید حمرة از اینجا پنهان گردد. استاد در عبارت: «رَفَعَ يَمِينَهُ فَوْقَ يَسَارِهِ» به سراغ معنای آن نرفته و فرموده که چه ارتباطی با عبارت: «فَإِذَا غَابَتْ هَاهُنَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا» دارد. ما گفته ایم که این بر مبنای کرویّت زمین، کاملاً قابل فهم است؛ یعنی وقتی که زمین، کروی باشد و ارض مصلی را یک دایره فرض کردیم، سمت مغرب و نقطه آخرین قطر آن، خواه ناخواه، پایین تر از حد موقوف خود انسان خواهد بود. کسی که در اینجا ایستاده و خورشید می خواهد از او غایب گردد، از دید او پنهان می شود؛ اما از نقطه دقیق و «حَدِّ الارض» او هنوز غایب نشده؛ چون زمین کروی است و علامت غیبت از نقطه «حَدِّ الارض» شخص مفروض، این است که حمرة مشرقیه، زائل می شود. این همان است که در روایت پیشین ذکر شده و این هم مطلبی دقیق است که در روایت آمده.

دیدگاه استاد رحمته الله در دلالت روایت

ایشان می فرماید این روایت بر زوال حمرة مشرقیه به عنوان آغاز وقت مغرب، دلالت دارد؛ اما دلیلی بر زوال حمرة مشرقیه از «قَمَّةُ الرَّأْس» نیست؛ بلکه فقط بر زوال حمرة مشرقیه از «مطلع الشمس» و افق مشرق، دلالت می کند؛ چون می فرماید: «وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ» نه «من قَمَّةِ الرَّأْس». لذا بر آنچه مشهور یا اشهر بر آن دلالت دارد - که معیار را زوال حمرة از «قَمَّةُ الرَّأْس» می داند - دلالت ندارد و فقط بر اصل زوال حمرة از خود مشرق، دلیل است.

نقد معظم له رحمته الله بر نظر استاد رحمته الله

ما به این فرمایش استاد، تعلیقه ای داریم و آن، اینکه معلوم نیست مراد از «مشرق» حد افق مشرق باشد؛ بلکه می تواند جهت مشرق را بیان کند که با زوال حمرة از «قَمَّةُ الرَّأْس» هم صدق می کند. اگر کسی در نقطه ای ایستاده باشد، سمت راستش مشرق و سمت چپ او مغرب است، درست مانند تعیین شمال و جنوب که یک طرف را شمال و یک طرف را جنوب می شماریم. لذا نظر ایشان بر دلالت عبارت «مشرق» برخلاف «ما علیه المشهور أو الأشهر» (زوال حمرة از قَمَّةُ الرَّأْس) درست نیست که معتقدند دلیل بر آن است که ملاک، زوال حمرة از خصوص افق مشرقی است؛ زیرا چنین ظهوری در روایت، دیده نمی شود؛ بلکه روایت بر «مشرق» دلالت دارد که بر «طرف وجهه المشرق»، صدق می کند نه بر خصوص «مطلع الشمس»؛ لذا میان کلمه «مطلع الشمس» و «المشرق» تفاوت است. استاد فرموده بود «مشرق»، شامل اعم از «مطلع الشمس» است و همه جهت مشرق را در بر می گیرد؛ لذا این روایت با مبنای مشهور، منافاتی ندارد.

بررسی سندی روایت

سند این روایت، معتبر نیست و استاد فقط به نکته ارسال آن، اشاره کرده؛ چون در سلسله سند، عبارت «عن بعض أصحابنا» ذکر شده است. اما علاوه بر آن، حضور «علی بن احمد بن آشیم» هم مشکل ایجاد می کند؛ چراکه «لا توثیق له»؛ لذا روایت از دو جهت، مخدوش السند است.

«و صلی الله علی محمد و آل محمد»

